زهره تاریکی و خوبی و سفیدی و عیان ... سود و سود مهرها مرا ره زهره است

ظلم جور جور عود و نذر کم کم چند دان ... معنی هوا دان و هوا جو شعر

حرف طالی بود قطع طریقی جسم آن ... اخبار است و خیر و خوب

عرق رگ رگ بستن جرم و کنه بر دیگران ... خوبی و بها دان و بها باشد ثمن

پس طلا آهو بره کاو غنم با مثل آن ... نی بود خام و ذهب باشد طلا

چه کوید سایه صحن و صحن صالح مردمان ... حتی تا و تا این معان جا نشست

مه مکیر و سجل دلو و دلو برج آسمان ... زنبور و زنبور کلب بدر مه

اسم را منصوب سازند و در بن بود کمان ... یا و ایا ای ایها این پنج حرف

وازمشاهیر حروف اند نزد نحویان ... استعمال هر پنج از بهر ندا

قلیه دیگر است بطریق لف و نشر ... در بحر رمل هر مصرع از مصرع

سیر کردی دیدمش بر اطراف جوی ... و مده دلربائی خوبروی

در رمل بحری بگردی گفت و گوی ... علاتن و فاعلاتن و فاعلات

ما فهم دانا خوی بوی ... برد و لحن جبر و خلق عرف

شاخ و بانگ و سود و مور و راه شوی ... و فلح و ربح و نخل و درب و بعل

دم گندم بار و قطع و عقد و خوی ... قبح و حمل و جزم و بیع و طبع

کذب و عار و خلط دیدن کول روی ... و عیب و مرج و ملح و حمق و جه

بند و اشک و کاو جمع و لطف و نوی ... دهن و دمع و ثور و قوم حلم و جوف

فرقه شد و کول و سرگین قصد جوی ... فوج و ملح و موت و روث و عمد و نهر

شعر بحر الرمل المسدس بملاحظه اللف و النشر

این چه سحر است گفت شعر آن رشک ماه ... شعر خوانده آن پری رفتی بر ماه

فهرست شد

۲۳۴۶۶

سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی

اداره مخطوطات

نام کتاب: نصاب بدیع

مؤلف متن: امیرخسرو دهلوی   محشی

شارح   مترجم

تاریخ تحریر   نوع خط: نسخ   تعداد سطر: ۲۰

نام کاتب

موضوع: لغت   زبان: فارسی   عدد اوراق: ۷ ص

طول: ۲۱   عرض: ۱۳   شماره عمومی: ۲۳۴۶۶

وقفی / خریداری: آستان قدس رضوی   تاریخ وقف: مهر ۱۳۲۹

ملاحظات: مذیل است به یک برگ در بحر رمل و رجز

حرب رزم و رزم لاغر شهد شان و شان آن ... حقل کین و کین وصله کوشت ه فرح زنان

حبه ذره ذره مور است و نظیر رزم بزم ... بزم عض و شیر دو شیدن با نکشت میان

ظلم جور و جور باشد عود مغز شام شام ... راس آمد سر و دمشق است و حلب تا نهروان

سفل زیر و زیر بند و شام خال و خال این ... مشط شانه شانه جاه پشت ای صاحب مکان

نغ

والِه وصحبه الابرار — الصفوة الامجاد الاخيار
ما انسلخ الليل من النهار — وجههم فی غاية الكمال
والناظم ابرهيم من الازهری — ونظمه بفهمه الذكی
وذنبه يغفره العلی — والقصد منه يستجب مسوالی
واغفر الهی بالنبی المجتبی — لمن حواها واقرا المكاتبا
وان بدت يوم الجزا للعاصيا — فكن عفو ربنا للاعمال

القطعة الاولی فی بحر الرمل

اين نصابست فی المثل مشهور بانام بديع — مشتمل بر قطعهای نادر ومصنوع دان
قطعه ديباچه در بحر رمل آمد بخوان — فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات
مصر شهر و شهر ماه وماء آب وخوف بيم — سهم تير واجنحه چه بال باشد بال جان
منفخر دم دم بود خون ومنی كی كجه داغ — قبح ديم و ديم آهو ذاك آن وآن زمان
شعر موی وبيت خانه روح جان جان مار — نحن ما وماء آب ونون ماهی وماهی جست آن
هست رمان نار ونار آتش شجر دار است و — خانه و رايت علم دان وعلم باشد نشان
احمر الاهل وبال حال وحال خال — كرم دان معنی د ود ود ود را معنی دخان
سبعه هفت هفت بست جارحه دست اسب و دست — هست صدر و صدر سينه صلت جو جو حيدران
لهو بازی باز بازی با ز صيد وباب در — در نكوئی وغنيمت خير و شر پيكران
برد و فاقع سرد و زرد سرد و زرد آمد — مشتری را خانه قوس وقوس را معنی كمان
معز بز هبا آن قدام رام آهو بره — ضان ميش وميش ميج و شير ميشان و نزان
عرس سود وسود بان اسم نام ونام جفت — هديه رشته رشته يكتا بر زبان امر عكان
فاحشه چه قحبه كنك برخوان لحيه ريش — ريش بردان مات مرد ومرد جمع امردان
مرء مرد و مرد نان تر كردن والحيجه شور — شور فتنه فتنه باشد آزمايش امتحان
حرب رزم و رزم كارزار شهد شان وشان — حقل كين وكين وصله كوشت د فرج زنان
حبه ذره ذره مو راست ونظير رزم بزم — بزم عص و شير در شيدن بانكشت ميان
ظلم جور و جور باشد عود معز شام شام — راس سر قدس و قدس است محلت تا نهر وان
سفل زير و زير بند و شام خال و خال — مشط شانه شانه جاه پشت ای صاحب مكان

نفع

نفع سود و سود مهرها مر اره زهره است — زهره تاريكی وخوبی وسفيدی وعيان
عشق را معنی هوا دان وهوا جو جو شعير — ظلم جو جو عود و نذر كرم چند دان
معنی قنا خيار است و خير خوب خيار ودان — حرز طالمی بود قطع طريقی جسم آن
تازه خوبی و بها دان وبها باشد ثمن — عرق رگ رگ بستن جرم وكنه بر ديكران
ليس نی نی بود خام و ذهب باشد طلا — ليس طلا آهو بره كا وغنم با مثل آن
هست حتی تا وتا اين من معان جا بس و جای — چه كرند سايه صحن وصحن صلح مردمان
نحل خبر زنبور و زنبور كلب و بدر مه — مه مكير و سجل دلو و دلو برج اسمان
ابو دیا وایا ای ایها این پنج حرف — اسم را منصوب سازند ودر ين بنود كمان
هست استعمال هر پنج از بهر ندا — وار مشاهير حرو فانند نز دعويان

در بحر رمل هر مصرع از مصرع دیگر — قلب دیگر است بطریق لف ونشر

سر و قدش دلربائی خوبروی — سير كردی ديدمش بر اطراف جوی
فاعلاتن وفاعلاتن وفاعلات — در رمل بحری بكردی كفت وكوی
لعب برد ولحن جبر وخلق عرف — لهو سر ما فهم دانا خوی بوی
فرع وفلخ و ربح ونخل و درب وبعل — شاخ و بانك وسود ومور و راه شوی
هيچ و قبح وحمل وجزم وبيع وطبع — دم كندم بار وقطع وعقد وخوی
عيط وعيب ومرح وملح وحمق وجه — كذب وعار وخلط ديدن كول روی
رهن ودمع ونور و قوم حلم وجو ف — بند واشك وكا وجمع ولطف ونوی
فوج وملح وموت وروث وعمد و نهر — فرقه شد و كول و سركين قصد خوی

فی بحر الرمل المسدس بلاحظه اللف والنشر

شعر خوانده آن پری رفتی بر ماه — اين چه سحر است كفت شعر آن رشك ماه

فاعلاتن فاعلاتن فاعلات	از رمل هست کفتم این وزنش بخواه
نبت و راح و جوع عوج و جار و تبن	رستن و می درد و کج کرمی و کاه
ریب و مسح و سعل و لقح و حسم و بئر	شك و مالش جمع و دانش قطع و چاه
دیم حار و جرح حرج و رلح و میس	ظبی و کرمی ریش و بنکی خسرو شاه
بر و عون و جف و فج و نوع و رب	دشت و یاری خشك و ره مثل و اله

ترجمه هر مصرع مستویست بملاحظه لف و نشر فی بحر الرمل المسدس

شعر میخواند آن پری رو بار بار	کفتم این بحر رمل هست یاد دار
فاعلات فاعلات فاعلات	وزن این بحر است چنین ای کلعذار
فکر یوم و قبل و تحت و اید و صحب	رای روز و پیش شیب و زور و یار
سر و جار و بعد و وادی موت و سهل	راز و کرم و دور و رود و مرد و زار
فخذ و نغم و کنز و حرب و ضغن و جرف	ران و نیکو کنج و جنك و کین و نار
عین و حمر و لحیه لیث و دب شجر	زاد سرخ و ریش و شیر و خرس و دار
انف و قدر و قصر و طین و مکر و دام	دام دیك و کاخ خاك و کید و مار

الفاظی که قلب ان میراست در بحر رمل

باب و لعل و لیل و توت و دود و موم	تحت و قاق و نتن و خوخ و نون و میم
قلب هر یك عین او شد معنیش لیك	هست ظاهر نزد طبع مستقیم

قلب معانی عین معانی است بملاحظه لف و نشر فی بحر الرمل

خبز و کعك و نور و بکم و داء و سفل	نان و کاك و کاو لال و درد و درد
عرش و عدل و عرف دام و بول طمل	تخت و داد و بوب باب و شاش درد

فی بحر الرمل

شعر خواندی کلعذاری سبز رنك	خواندن او از دلم برد و زنك
فاعلات فاعلات فاعلات	شعر در بحر رمل هست رنك رنك
بیع قطن و خبط و رجب عضب و ضرب	عقد پنبه سهو و سعت قطع جنك
جنب کرب و منح غبن و فیض و بوص	پهلو و غم جر زیان و جود و رنك
سرج رحلق و لحب و نسب و سرج و سح	زین و نای و بانات و لعو و فر و جنك
جنس و جرس و لبل و بخار و فلح جرس	نوع و میل و قوم و پس زردی و زنك
صوب و ضیف و ینغ و حتم و برا و بخ	راه میهمان ضو و جزم و سینه بنك
برح و بضع و بحر و طبخ و نطق و عیب	صعب و پاره و یم و پختن کفت نشك

ذو البحرین فی بحر السریع والرمل المسدس

که رمل او خوانده و کاهی سریع	مهوش سرو قد ناز لیمیان
وزن خوش این کرده شد از هر دو بحر	مفتعلن مفتعلن فاعلان
غالیه بوی خوش و غالی کران	مضطبه میخوانه و خمها دنان
جالیه دو شنده و ناقه شتر	خایفه ترسنده و ساعی دوان
دجله شط و شاطی و ساحل کنار	جاریه چه کشتی و جاری روان
میسره دست چپ و صف پیشکاه	معرکه لشکرکه و ظاهر عیان
مسئله ره مسئله جای سوال	منقصه عیب آمد و وسمه نشان
مغفرت آمرزش و رحمان خدای	معرفت آکاهی و عالم جهان
اوشك ان یفعل زید کذا	زود بود آنکه کند زید آن
مرتبه جامالح و مملوح شود	طارقه نو محنفی امد نهان

فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

شارقه رخشنده و شمس آفتاب	ها یمه حیران مظنه شد کمان

یعنی بکسر و بضم و فتح و کسر در بحر رمل خوانند فی المثلث

از رمل و زنی بپرسید آن حبیب	شعر از آن بحری بخوانم عنقریب
فاعلات فاعلات فاعلات	این بود وزن رمل دان ای لبیب
چند کم کم آستین و کم غلاو	سحر طب مسحو رطب و طب طبیب
عار سُب دستار سِب دشنام سَب	بُر کندم بَر بیابان بِر بجیب
زَعم زُعم و زِعم گفتن خطبه کار	خِطبه خواهش خُطبه گفتار خطیب
قَطب بیل آسیا و کوکبی	که بود با فرقدان دایم قریب
هست قَطب و قِطب هم مانند قُطب	در لغت امثال این نبود عجیب
خَله خوی و حاجت و خُله علف	پوشش قوس است خِله ای حبیب
خواب حُلم و بردباری حِلم و حَلم	همچو حلمه هست پستان ای لبیب

ایضا فی المثلث فی بحر الرمل

مَلک کسب و مُلک شاهی مِلک مال	حَل گشادن حُل مهر حِل حلال
بادبان جَل جُل پوشش جِل جلیل	سرکه و می خَل و خِل و خُل خلیل
هرزه گفتن هجُر و فرقت هجر و دار	هَجر دوری کردن و نصف النهار
داد ریزه هم صِرام و هم صَرام	شیر باقی مانده در پستان صُرام

مقطوعة الالف فی بحر الرمل

شعر در بحر رمل گفتیم بشنش پر شعب	گفت و رنیش گو که من گویم بطرز عجب
فاعلات فاعلات فاعلات فاعلات	وزن تقطیعش چنین هست گوی

نخت طرب

مکر کذب

رمح نیزه بیضه خود منطق چه کمر حربه	جیب بریدن جبجبه زنبیل و صرد و
نبل و سیف و جُنه چه تبر است و شمشیر و سپر	حلب و جزب شیره و شیدن بود علت سبب
کُن بز مرد فربند جنیب و قصه سیر	درن خلب و برده دل هست غم و هم و کرب
زیر سفل و تحت علو و فوق هر دو ضد زبر	صُفره ی و زینت فضه نقره زر ذهب
سکه کوی و کوه روزن رهگذر یعنی ممر	سند خوز عرو روسه مجر بود خویش نسب
فت ریزه فت سخن چینی حدیث شب سمر	حم پدر زن حلیله بعل شوئی زن عزب

لادرة الالف فی بحر الرمل المسدس

از فراق حال ما آشفته زار	مهر یابم نیست آن گلرخ نگار
فاعلات فاعلات فاعلات	هست این بحر رمل تو یاد دار
کار فرماینده آرام رکان	پاسبان حارس متین دان استوار
افتتاح آغاز آخر انتها	عاهت آفت سام ابرص سوسمار
ارب حاجت اخ برادر بال حال	ذاک آن اصاص لو باشد همسایه جار
آلت و اسباب زامیدان متاع	رب خدا صاحب خدا وند است و یار
اخت خواهر ام مادر بال حال	دار خانه جامه کان رمان انار

قطعه مرصع در بحر رجز

آرد جنون هر دم از آن عشوت فزون	کشتم ز بون بی تو چنان آمد کنون جان برلبان
داخل درون فیها در آن خارجی برون	جوف اندرون لا دع گزان عاجز زبون راعی شبان
ملکت شهی منطق کُر خادم رهی جنه سپر	خالی تهی والد پدر رغی گر هی عالم جهان
سختی تعب بازی لعب جستن طلب علة سبب	کلفت کرب شادی طرب محنت و صب ساعی دوان
سرکش ابی و گوا کرنا کس دنی الا مگر	لاغر ضنی عالی زبر تازه طری جاری روان
انتم شما ناله این یلموق قبا غبرا زمین	گریه بکا اجبر تین مسکین گدا آیه نشان

شد درنهان ربیت کمان

ایضا مرصع
في بحر الهزج

تو در خوبی به از انسان چو مرغوبی درین دوران	نه مغلوبی تو از خوبان که محبوبی چو مه تابان
مفاعیل مفاعیل مفاعیل مفاعیل	هزج بحر است این اعیان زجان و دل همیشه خان
پری مللی شوی پریان لکن کالی غراغریان	تهی خالی چنین پیچان گران عالی رخیص ارزان
صفی طاهر کسا جامه قوی قادر صحف نامه	بهی باهر قلم خامه جلی ظاهر خفی پنهان
عرج لنکی عمی کوری بکم کنکی بطر دوری	سنه تنکی عیف بله دمکی غبی نادان
عنا قوت و تکالامه عناشده کتف شانه	فرح بهجت بود که نه سنا رفعت جرب انبان
دولدار و حصیر زندان ربض نا روره دندان	اقط پینو علات سندان تیو بدغو

میق گریبان

في بحر الرمل

ای پری پیکر بر واز مامکیر	در دل خود یاد آور گاه گاه
فاعلات فاعلات فاعلات	این رمل بحر است بخوان هر صبحگاه
یوم نوم و نوم روز و خواب و سیر	قبل فیل و مل پیش و پل و شاه
مسل مسک مسک مسلکوه تنکی و حلـ	بذر تند رو بذر تخم و عهد و ماه
روح روح زوج باد و جان و شوی	سرع سرع و شرع رود و زود و راه
خلق و خلق و خلق صورت و کذب و خوی	تبر و تبر و بثر و نقصد و کوه چاه
ظهر و طهر و طهر و بنیس باك ریشت	بین و تبن و تین میان انجیر و گاه

ایضا في بحر الرمل

نوم و شیخ و رجل پیر و شیر و پای	سید و سهم و یوف شیر و تیر و نای
غین و ملح و بئر و میغ شوره چاه	محد و حصن و ربته مع و سور و جاه
هر وعظ و جنك جوی و بند و ننك	طبع و عقل و بیخ خوی و بند و تنك

ایضا في بحر الرمل

خوبیت اینست سوی بیدلان ازروی شوق	روز و شب لحظه بلحظه میتوان آمد شتاب
فاعلات فاعلات فاعلات	هست این بحر رمل خواندن بود خیر و صواب

الخ

زنجبیل و به موم و انکبین و آبله	جوهر و فیروزه یاقوت صندوق و کتاب
سفره و کوپاس و طست و طاس دیکر درد و ر	عنبر و اشنان و صابون جام و طنبور و رباب
صبر و صمغ و مرهم و قاغذ دوات و پیس قلم	کاس دوکان و تنور است و هریسه نبش کباب
تخت و تابوت و جنازه سرخاره کیمیا	سیمیا ایوان و دواق و شحنه و شاه و ز کاب
یاسمن لوزینه حلوا نسترن دیوان د غل	حق سکه بختیان کافور و صحرا و سراب

ایضا في بحر الر	مل
کادم افتاده آه با شوخ عجب	هر زمان دارد بمن اعراض و جنك
فاعلات فاعلات فاعلات	شعر در بحر رمل خوان بی درنك
طابه طابق باشه باشو قفش کفش	ساده سازج ترج تره بنج بنك
کوسه کوسج جص کچ سکر شکر	شیره سیرج فنك پتك ونخ و زنك
کعك کاك و مسك مشك و صین چین	بود نوذق رود رودق شنج سنك
یاره یارق و سمه وشمه کوده کوز	دله دلق و پسته فستق صنج چنك

غیر منقوطة	في بحر الرمل
کرد د امال و مال دل حصول	محرد دل او هد دلدارا کر
فاعلات فاعلات فاعلات	در رمل خوان شعراکو داری خبر
ملك مال و احر آل و حول مال	سکه کو و راه دوراکر مسر
مرك سام مال عام و سول کام	صر و سر ما کرم کو ما خادحر
اهر عهد و سرد درهم امده	درد را داد و او داس سر
عدل داد و حکم امر و سلم صلح	کوه سداس واصل کوهر ها در

منفصل الحروف من الثاني	والثالث والرابع والخامس في بحر المتقارب
ازل دوع داده داد و دوا	دزه دوع وره درب دان درد
نوتب مرتب موفق مرتب	مولف مرکب تاید موید

كلف عس وكين ضغن وجند سبر	متخص معين تعنق تعلق
مفخم معظم تلطف تملق	سليم حليم لحيم جبيمه

في بحر الرمل

بحر فر بستان باغ وجر جر جوى	ذو جبر صند ستوى كير و يخ بوى
كيك جه بر عوت مرمر باقلا	أضحيه قربان احل باشد بلى
عضل وهم وحو حد حلق وقوه ايد	صقر جرغ وجرغ باز صيد
دذق اذ ذق دجل باى وشر حيد حم	افك بهتان سغل بيت و بوجه شم
ذئب كرك وظبى اهو بعير داه	فج ده وضب سوسمار وتبن كاه
سع سم بخشش عطا و بخش سهم	جبق مهمل بخنه لوح وحبن و هم
متقن كم ستن عكس ذين وكم منتقى	نور قش بهر بحش دا و ورع تقى
دحم سحر ودعل بد حدا دقين	سمع بحبش سطم به اماك حين

منقوطة الحروف في بحر الرمل

فيض بخشش جفت جز بش خشخ تيز	لثق صنق حذف لثق خفت تيز
نضج بختن نبج فيض و عفق عتين	شيب پيرى خبث زشتى ذيب دين
اين سه صنعه هست ده بيت تمام	حاير قطا حاير حصاى امام
ليك منقوط دو بيت از ۲ ن	تا معارض عاجز ايد از ۱ ن

تمت الرساله بعون الله الملك الوهاب